

گاهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی
شماره ششم، سال دوم، شهریورماه ۹۸



نیمه‌پنجاه‌ماه





ابوذر زمان

آیت‌الله طالقانی، مردی که باید درست شناخت.

ساره مشهدی میقانه

حضور فعالانه در حوادث بعد از شهریور ۱۳۲۰ و محافل و ارگان‌های گوناگون نیز برگرفته از این مش حرکتی وی است. بایستی توجه کرد، آنچه این نوع نگرش جدید را در او ایجاد کرد، همان‌گونه که بیان شد خفقان و تلاش برای سرکوب مذهب و سنت جامعه‌ی ایرانی از سوی حاکمان ظالم آن بوده است. در واقع تلاش برای حفظ و حراست از دین، او را به سوی شناخت وقایع و آسیب‌شناسی کشانده است؛ امری که گاهی در بین سطور فراوان تحلیل‌های جامعه‌شناسان، مورخان، سیاسیون، پژوهشگران و دانشجویان گم و یا نادیده انگاشته می‌شود! زندگی ساده و به دور از تجمل وی، تأکیدش بر خدمت فقط برای مردم و رفع مسایل آن‌ها، اشتیاقش برای فراگیری علوم دینی و کشف راه‌هایی به‌روز برای دفاع از دین همه و همه گواه بر نیت و هدف اصلی او هستند. شاید به همین علت است که امام خمینی (ره) از او به عنوان «ابوذر» تاریخ معاصر ایران یاد کرده‌اند. ابوذری که سخنان و ایده‌های نوی او چه قبل و چه بعد از انقلاب سال ۵۷، در راه تحکیم موازین خدا، قرآن، مذهب و سپس حکومت اسلامی ایران و مجریان آن بوده است. امری که در سخنرانی‌های خود مدام بر آن تأکید داشتند.

به همین سبب به جرگه‌ی مبارزان زمان پیوست؛ و تبدیل شد به یک روحانی سیاسی و مبارز! اما تربیت و تحصیل دینی و قرار گرفتن در دورانی که ظلم و استبداد و خفقان، نمادهای بارز آن هستند از آیت‌الله طالقانی یک مبارز متفکر، متفاوت، مستقل و خلاق می‌سازد. او برای فهم دقیق‌تر رخدادها به سمت شناخت علوم جدید، حضور در محافل گوناگون و به‌روز زمانه و آسیب‌شناسی رخدادها کشیده می‌شود. در واقع وی با به‌کارگیری قوه‌ی عقل به هویتی مستقل دست می‌یابد و از شنا کردن در عادات مرسوم مردم، جامعه و اقشار مذهبی خودداری می‌کند. حصار روزمرگی را می‌شکند و با کمک آموزه‌های دینی و به‌کارگیری عقل خود به شناخت وقایع زمان، علل و چگونگی برخورد با آن‌ها می‌پردازد. کنار نهادن ایستایی، بی‌حرکت ماندن و تقلید بدون بررسی ابعاد جدید حوادث زمان، همان نقاط جدیدی هستند که از وی روحانی مبارز متفاوتی ساخته‌اند. بر این اساس، بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ با درک تفاوت‌های حاصل شده در دین و رشد مسائل جدید در مقابل مذهب، شیوه‌های سنتی قبل را برای تبلیغ دین بی‌فایده و نیازمند تغییر و تحول آن هم مطابق با نیازها و حوادث روز می‌یابد.

یکی از مبارزان سیاسی که با کسوت روحانیت در سال‌های قبل و بعد انقلاب (۱۳۵۸-۱۳۱۸) نقشی بسیار فعال در امور سیاسی و اجتماعی ایران داشته، آیت‌الله سید محمود طالقانی است. هنگامی که ریشه‌های این حضور برجسته و متداوم را مورد بازمینی و مذاقه قرار می‌دهیم نخست، نقش خانواده‌ی این روحانی مبارز در دیدگان اندیشه‌یمان جلوه می‌کند؛ خانواده‌ای از قشر روحانیون، برخاسته از بین مردم و بیدار نسبت به مسائل آن‌ها و جامعه. در دورانی که به دلیل سرکوب مشروطیت کمتر کسی به خود اجازه ورود و دخالت در مسائل سیاسی را می‌داد، پدر آیت‌الله طالقانی از مطالبه و نقد سیستم حاکمه غفلت نمی‌کرد و با وجود وحشت و خفقان موجود در جامعه، جلسات روشنگری سیاسی خود را آن‌هم با حضور اولین مخالف سیاسی دولت یعنی آیت‌الله مدرس برگزار می‌کرد. در کنار نقش خانواده، بازه‌ی زمانی که آیت‌الله طالقانی در آن زیسته است در رشد شخصیت مطالبه‌گر و ظلم‌ستیز وی موثر بوده است. آن ادوار که از مهم‌ترین سال‌های تاریخ ایران‌اند، از حوادث گوناگون سیاسی و اجتماعی نظیر تولد مشروطیت و شکست آن، انتقال حکومت از قاجار به پهلوی، حکومت رضاشاه و سقوط آن، ورود متفقین به ایران و غیره مشحون هستند. آیت‌الله سیدمحمود طالقانی نیز از سال ۱۳۱۸ عملاً در بطن حوادث زمانه‌ی خود قرار می‌گیرد؛ خفقان، ظلم و دیکتاتوری حاکمان که به دنبال حذف مذهب از صحنه‌ی امور سیاسی و اجرایی کشور برای اعمال مش سکولار غرب‌محور، ناسیونالیسم باستان‌گرا و شبه‌مدرنیسم بودند، مهم‌ترین بارزهای این دوران هستند که سیدمحمود طالقانی را به سمت و سوی مبارزه رهنمود می‌سازند. برخوردهای به دور از شأن انسانی با مردم، سرکوب، تبعید و زندانی کردن معترضان این برخوردها بخش دیگری از جریانات جامعه بودند که آیت‌الله طالقانی مستقیماً شاهد آن‌ها بوده است. صحنه‌ی فریاد اعتراض محمدتقی بافقی زیر تازیانه‌های رضاشاه در حرم حضرت معصومه(س) در کنار تمام آنچه بیان گردید، طلبه‌ی محصل و جوان آن روزها را به این فکر واداشت که در این شرایط درس و بحث کافی نخواهد بود و باید در عمل نیز با این بی‌عدالتی‌ها مقابله نمود.





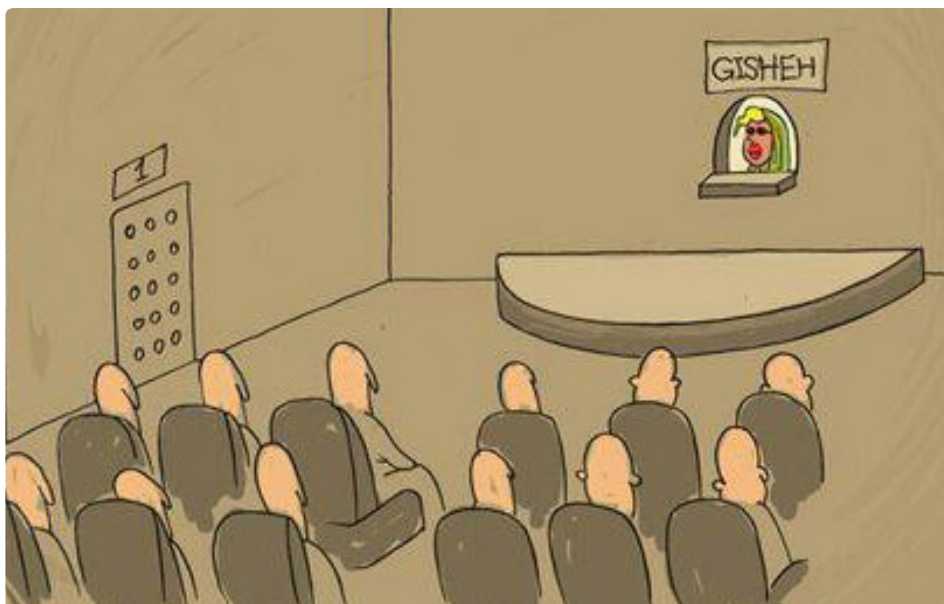
سینما قبل و بعد از سلبریتی

سید محمدهدی زارع

قابل انتقال به غیر هستند و در درجه‌ی دوم یک هنرمند. راهی که فیلم بوتیک شروع کرد تا امروز حتی شدیدتر و بیشتر ادامه پیدا کرده است و تهیه کننده و کارگردان تا جایی که می‌تواند به دنبال گیشه از طریق نمایش دادن سلبریتی می‌روند. یعنی اگر شما کارگردان باشید و به دنبال انتخاب بازیگر سلبریتی برای فروش بیشتر، کار شما راحت است. بدین صورت که اگر دنبال شوخی جنسی و ایجاد خنده به هر قیمتی در بیننده هستید، به دنبال فلان بازیگر می‌روید. اگر دنبال نمایش چند همسری و این‌طور مفاهیم به شدت بکر و دست نخورده هستید سراغ فلان بازیگر می‌روید. و نکته‌ی طلایی و مهم امروز سینمای ما اینکه اگر به دنبال درآوردن اشک ملت و فرد بدبخت و معتاد و فقیر و اصطلاحاً «سمیه نرو» هستید به دنبال فلان بازیگر بروید به همین سادگی. از نظر منتقدین اجتماعی هم یکی دیگر از مضرات سلبریتی پرور بودن سینما، الگو شدن این سلبریتی‌ها در تمام زمینه‌ها چه در داخل فیلم با ایفای نقش‌های مختلف و چه خارج از فیلم با پوشش جذاب، آرایش دلربا و علائق به‌خصوص است. اما این دوستان و منتقدین سینما هم اخیراً کمی از فراستیسیم (پیروان مکتب مسعود فراستی را گویند) فاصله گرفته‌اند و با استناد به عبارت ذمش بگفتی از مدحش غافل مشو، این الگوگیری از سلبریتون را به‌صورت مثبت هم تلقی می‌کنند و معتقدند این اتفاق در ایجاد سرمایه اجتماعی و تشویق مردم به کارهای پسندیده و مفید نیز اهمیت دارد. البته این نظر آن‌هاست و من نظر خودم را همچنان ترجیح می‌دهم و از نظر من الگوگیری حتی از شلوار راحتی با دمپایی و یا مانتو با طرح پارچه رومیزی سلبریتی‌ها در جشنواره‌ی فجر هم زیبا و نشان‌دهنده‌ی مدرنیته‌ی ماست یکی دیگر از نشانه‌های کج‌سلیقگی دوستان منتقد سینمای ما تبعیض قائل شدن آن‌ها حتی در زمینه‌ی حیوانات است. عجیب است که آن‌ها مثلاً به «گاو» داریوش مهرجویی، «مارمولک» کمال تبریزی و «گوزن‌ها» مسعود کیمیایی افتخار می‌کنند و با آمدن اسم آن‌ها به وجد می‌آیند اما با مشاهده‌ی پلنگ‌های سلبریتی امروز سینمای ما کوچکترین ذوق و شوقی نشان نمی‌دهند و حتی آن را نماد زوال سلیقه‌ی هنری مردم ما می‌دانند! به هرحال این بحث هم مثل تقریباً تمامی بحث‌های ما ایرانیان به نتیجه‌ی خاصی نمی‌رسد و بحث و جدل بر سر آن تا قیام قیامت ادامه دارد. به امید این که ما نیز روزی به درجه‌ی رفیع سلبریتیت برسیم و از این تباهی، نکبت و نرمال بودن رهایی یابیم.

نامزد محترم پس از مدتی مشخص بشود این سلبریتی‌های همیشه در صحنه‌ی ما با گذاشتن #من_پشیمانم در صفحات مجازی خود مردم را از نگرانی و پشیمانی رهایی می‌بخشند و الحمدلله بار دیگر صلاحیت و مسئولیت‌شناسی خود را به رخ همگان می‌کشند. مثال زیاد است و با همین دو سه نمونه هم لطف حضور سلبریتی در مملکت ما مشخص می‌شود. اما اصلاً بگذارید ببینیم سینمای سلبریتی از کی و کجا آغاز شد؟! امروزه دنیا اساساً سلبریتی‌محور شده و فضای مجازی این امر را بیشتر تحت‌تاثیر قرار داده است. شما ببینید در جهانی که عکس یک تخم‌مرغ بیشترین لایک در فضای مجازی را به خود اختصاص داده و درواقع این بزرگوار هم برای خود یک سلبریتی محسوب می‌شود، دیگر انسان که اشرف مخلوقات است چرا سلبریتی نشود؟! خب سینما هم یکی از صدها زمینه‌ی است که کاشت و پرورش سلبریتی در آن روبه گسترش است. اما در کشور خودمان، بسیاری از اهالی سینما فیلم بوتیک به کارگردانی حمید نعمت‌الله را شروع سینمای سلبریتی‌محور و اصطلاحاً سینمای گیشه می‌دانند. این فیلم با بازیگرانی هم‌چون محمدرضا گلزار، حامد بهداد و گ.ف (به علت سانسور نشدن کل متن از بکار بردن اسم کامل وی خودداری می‌کنم) در واقع سنگ بنای این اصل را گذاشت که فیلم باید پر از سلبریتی باشد حالا می‌خواهد این سلبریتی اصولاً بازیگر باشد یا خواننده یا فوتبالیست و یا هرچیز دیگری. که این سلبریتی‌ها در درجه‌ی اول یک کالای قابل خرید و فروش، معاف از مالیات و

از همین ب‌بسم‌الله بگویم بنده اساساً موافق هرگونه موجود سلبریت و به‌خصوص سینمای سلبریتی پرور هستم و موضع خودم را در جدال بین سینمای قبل و بعد از سلبریتی مشخص می‌کنم. مشکل اساسی این‌جانب با سینماگران به اصطلاح روشن‌فکر است که سینمای درست و حسابی را قبل از این دو دهه می‌دانند و سینمای امروز را سینمای پول و شهرت و ابتذال می‌بینند. بنده بعنوان دانشجوی باسواد و آگاه این آب و خاک، با چند مثال ملموس به این دوستان اثبات می‌کنم که چقدر سینمای امروز ما به رشد و تعالی نسل آریایی کمک کرده است. مثلاً در بازی پسر بچه‌ها می‌دیدم که از فیلمی پرستاره و پر بازیگر حرف می‌زدند که شدیداً خنده‌دار بوده و دیالوگ‌های آن را دائم در بازی‌هایشان به کار می‌بردند. مثلاً به همدیگر می‌گفتند: پتکم راهم نمی‌توانی بخوری!! ملاحظه بفرمایید... که این سینمای جذاب ما چه کمکی به دامنه لغات و اصطلاحات کودکان کشور ما می‌کند حالا باز بگویند سینمای امروز ما منحرف است. یا شما ببینید به هنگام وقوع سیل و زلزله در نقاط مختلف کشور، مردم درگیر در این حوادث فقط منتظرند تا سلبریتون سریعاً خود را به آن‌ها برسانند و با گرفتن سلفی و عکس‌های جذاب با آن‌ها تمام خسارات به اموالشان خود به خود جبران بشود. یا مثلاً به هنگام انتخابات، سلبریتی‌های سینما با مطالعات بسیار زیاد در زمینه سیاست و علوم اجتماعی و اقتصاد به حمایت آگاهانه از یک نامزد می‌پردازند و معتقدند منجی در عالم بشریت فقط یکی است و آن هم نامزد انتخاباتی مورد علاقه‌ی من. و اگر خدای نکرده به احتمال نزدیک صفر درصد بی‌کفایتی





زیباترین اسیر جهان

سمانه اسادات محمدی

است. بیا از حسین بگو تا آگاهانه عزایش را بر تن کنیم، بیا از عاشورا بگو تا حسین وار و زینب وار دست عزا بر سینه بگوییم. بیا لبنان دلتنگ توست، ملیحه و حورا دلتنگ اند، همه دلتنگیم... اصلا بیا و از مصطفی بگو. ما مصطفی را نیز ندیده ایم. محبت و اراده ی مصطفی به شما را شنیده ایم ولی نه از زبان خودش. بیا تا بتوانیم هرچند اندک مصطفی را درک کنیم که می گفت: همه ی ما باید جان بر کف به استقبال شهادت برویم تا شخصیتی همانند امام موسی صدر عزیز زنده بماند.

مصطفی شهید شد، نمی آیی؟! راستی یک چیز؛ الان که نیستی الان که نداریمت، بگو برای آمدنت چه کنیم؟ هر لحظه فکرم این است که به راستی برای آمدنت چه کرده ایم؟ کارهای کرده و نکرده ی بزرگان و ادوار نه، خودمان برای آزادی ات چه کرده ایم؟ برای یافتن اندیشه ی ربوده شده، برا آزادی های مصادره شده... چه کرده ایم؟

شنیده ایم که از تو می گفتند، ما فقط خداحافظی مرزها را شنیده ایم که تو باعث رفتنشان بودی، مرز بین ادیان، مرز بین فرودستان و فرادستان و مرزها و مرزها. گفته اند همه از اینکه تنها توانایمان روشن نگه داشتن مشعل یادتان است.

ولی باز هم امیدواریم، به آمدنت، به دیدنت و به شنیدنت. به روزی که همه خبر از طرح دوباره ی لبخندت می دهند. به روزی امید داریم که سر جلسات حاضر شویم و حرفایی را بشنویم که ماندشان را از هیچ کس جز خودت نشنیده ایم، و تو برایمان از علی بگویی و ما را به غدیر ببری. امید به رمضانی داریم که با سخنان تو افطار کنیم و قدر شب های قدرش را بیشتر از پیش بدانیم. بیا تا اسلام اجتماعی را که امروزه همه فقط حرفش را می زنند در عمل ببینیم. ببینیم پیوند دوباره ی ادیان را. راستی عاشورا نزدیک است، می شود بیایی و از حسین بگویی. عزاداری بس است. عزاداری بی آگاهی و چشم بسته بس

مانده ام از کجا شروع کنم؟ برای من هم مانند دیگران، سخت است از موسی صدر نوشتن. سخت است این حجم از بزرگی و پاکی را در قلم خلاصه کردن، چه برای ما تازه کارها و چه برای آنهایی که سالهاست می نویسند. موسی صدر برای انسان آمد و ما دوست دارانش را برای انسان گرد هم آورد. او نه فقط آرامش را برای لبنان و مردمش که آرامشی برای همه به ارمغان آورد. نه فقط روشن بینی و استقلال را به شیعیان لبنان، که به همه شیعیان عرضه کرد. شکفتنش در آن زمان، در زمان جنگ، و صلحی که قرار نبود رخ دهد، لبنان را به گلستان بدل ساخت. گلستانی که همه نوع گلی را در خود جای داده بود. برگرد موسی که علفزار کنونی لبنان به شکفتن دوباره ات نیاز دارد. همه گفته اند بارها، گفته اند از نداشته هایمان از ندیده هایمان از نشنیده هایمان، ما فقط شهادت های مسجد و کلیسا را





سلام بر انسان ربوده شده

علیرضا اسماعیل

آن کشور بر جای نهاد و در پایان جنگ‌های داخلی آن کشور موثر بود. او همچنین با فرستادن جوانان لبنانی به مصر و آموزش دیدن آن‌ها در جنگ‌های چریکی هسته‌ی اولیه‌ی مقاومت لبنان را تشکیل داد. و نیز به همراهی شهید چمران، دکتر شریعتی، ابراهیم یزدی و... نهضت آزادی را تقویت نمود.

امام در سوم شهریور ۱۳۵۷ طی سفر دوره‌های خود به برخی کشورهای عربی، بنابر دعوت رسمی معمر قذافی به کشور لیبی وارد و در روز ۹ شهریور در آن‌جا ربوده شد. رژیم لیبی در ۲۷ شهریور همان سال و به دنبال اعتراض مردم لبنان، حوزه‌های علمیه و مطبوعات منطقه، با انتشار بیانیه‌ای مدعی شد که ایشان و دو همراهشان طرابلس را به سوی رم ترک کرده‌اند.

اما دستگاه‌های قضایی دولت‌های لبنان و ایتالیا، و همچنین تحقیقات انجام شده از سوی واتیکان، ادعای لیبی مبنی بر خروج امام صدر از آن کشور و ورود به رم را رسماً تکذیب کردند. مجموعه اطلاعات آشکار و پنهانی که طی دو دهه پیش بدست آمده، تماماً گواه آنند که ایشان هرگز خاک لیبی را ترک نگفته‌اند.

هر چند برخی گزارش‌های غیررسمی حاکی از کشته شدن آن همیشه‌جاوید به دست معمر قذافی پس از یک مشاجره هستند اما قرائن متعددی حکایت از آن دارند که امام صدر همچنان زنده است و حبس ابد را می‌گذراند.

اینکه بار دیگر سید خوش‌قیافه‌ی دانشگاه تهران را از قاب تلوزیون ببینیم که روبروی کلیسایی با نوای مسیحایی‌اش از همزیستی ادیان و مذاهب سخن می‌گوید، آرزویی است بس شیرین و شاید نه چندان دور...

از امام خمینی پرسید که اگر در تشکیل حکومت اسلامی موفق شوید دوست دارید چه کسی آن را اداره کند؟ ایشان در پاسخ گفتند همین رفیقت آقای صدر! نقطه عطف فعالیت‌هایش پس از هجرت به لبنان بود که ناگفتنی‌ست و وصف‌ناشدنی. در چند جمله می‌توان خلاصه‌ای از آن‌ها را این‌گونه از نظر گذراند و در فرصتی مقتضی به شرحشان پرداخت:

۱) انسجام شیعیان لبنان (۲) تاسیس مجلس اعلای شیعیان لبنان (۳) پایان دادن به جنگ داخلی (۴) گفتگوی ادیان و مذاهب (۵) مقاومت در مقابل اسرائیل

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های امام موسی صدر در لبنان بازسازی هویت و ساختار شیعیان بود. او با ایراد سخنرانی‌ها، تاسیس مدارس، رسیدگی به امور خیریه، کمک به تامین معاش شیعیان از طرق مختلف، تاسیس ده‌ها موسسه فرهنگی و... خود را به معنای واقعی وقف آرمان‌هایش کرد و برای تامین هویت سیاسی شیعیان لبنان پیشنهاد تشکیل مجلس اعلای شیعیان را مطرح نموده و خود به ریاست آن برگزیده شد. اما مهم‌ترین دغدغه‌ی اندیشه‌ی غنی و آسمانی او همفکری و همزیستی ادیان و مذاهب بود که از اولین روزهای هجرت به لبنان در زمستان ۱۳۳۸، با طرح شعار «گفتگو، تفاهم و همزیستی»، پایه‌های روابط دوستانه و همکاری صمیمانه را با مطران یوسف الخوری، مطران جرج حداد، شیخ محی‌الدین حسن و دیگر رهبران دینی مسیحی و اهل سنت آن کشور بنا نهاد. از اواخر سال ۱۳۴۱ حضور گسترده امام صدر در کلیساها، دیرها و مجامع دینی و فرهنگی مسیحیان آغاز گردید. سخنرانی‌های تاریخی و باشکوه امام صدر در دیرالمخلص واقع در جنوب، و کلیسای مارمارون در شمال لبنان طی سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲، اثرات معنوی عمیقی بر قلوب مسیحیان

قلم همیشه محکم‌ترین و بهترین سلاح نیست. گاهی از بیان عاجز می‌شود کم می‌آورد و می‌شکند...

یکی از انسان‌هایی که نوشتن از او برای قلم و نویسنده هرگز کار آسانی نبوده امام موسی صدر است. که بزرگ بود از اهالی امروز بود و با همه‌ی افق‌های باز نسبت داشت...

چهاردهم خرداد سال ۱۳۰۷ قم شاهد طلوع خورشید فروزنده‌ای در کهکشان خاندان صدر بود...

خاندان صدر بی‌شک یکی از بزرگ‌ترین خاندان‌های شیعه در طول تاریخ هستند.

پدر او سید صدرالدین صدر، جانشین شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم و از مراجع بزرگ زمان خود بود و مادرش بانو صفیه طباطبایی قمی. تحصیلات را در دبستان حیات شهر قم آغاز کرد و سپس همزمان با تحصیل در دبیرستان سنایی در حوزه به تلمذ علوم اسلامی پرداخت، در سال ۱۳۲۹ نخستین طلبه‌ای بود که بعنوان دانشجو در رشته‌ی «اقتصاد در حقوق» (معادل رشته‌ی حقوق اقتصادی کنونی) وارد دانشگاه تهران شد، دکتر ناصر کاتوزیان - پدر علم حقوق ایران - در باره‌ی ایشان نقل می‌کنند که یادم هست «سید خوش‌قیافه» ای در دانشکده حضور داشت...

سید خوش‌قیافه و متفکر دانشگاه تهران همزمان با تحصیل در دانشگاه، علوم حوزوی را نزد پدر و آیت‌الله بروجردی فراگرفت و پس از ارتحال پدرش، برای ادامه تحصیل به نجف رفت، ایشان همزمان دروس فلسفی را نیز در محضر سید رضا صدر و علامه طباطبایی آموخت، اما روح والا و بی‌قرار او تنها در کلاس درس آرام نمی‌گرفت، نشان به این نشان که علاوه بر علم‌جویی در فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی حضوری پررنگ و قهرمانانه داشت. نقل است که شخصی

به وقتِ حسینِ کُشی!

امیر مؤمنه

بُرسی از کتاب "حکمت شادان" از "نیچه" را با هم مرور کنیم تا ذهنمان آماده‌ی پاسخ شود:

«خدا مرده‌است. خدا مرده باقی می‌ماند؛ و ما او را کشته‌ایم. چگونگی خود را تسلی خواهیم داد، جنایتکارانِ تمام جنایتکاران را؟ آن‌چه مقدس‌ترین و مقتدرترین چیز بود که تاکنون جهان به خود دیده‌است، بر اثر خون‌ریزی بسیارِ حاصل از چاقوهای ما مرده‌است؛ چه کسی ما را از این خون، پاک خواهد کرد؟ چه آبی برای ما موجود است تا خود را بشوئیم؟ چه اعیادی بَهر کفاره، چه مناسک مقدسی را از خود ابداع خواهیم کرد؟»

اما حسین را که کُشت؟! شیعیان... شیعیان آن‌چه حسین را حسین کرده بود؛ هدف او را کشتند. هرکس به طریقی هدف او را مورد حمله قرار داد. گروهی برای اسطوره‌سازی از او، قلب و بدل در هدف او وارد کردند و برخی با تمایل و حب افراطی، از حسین نه یک انسان عزت‌مند که ضد آن را ساختند. اما جاهلانی از دسته‌ی شیعیان حسین و نه از رسته‌ی دشمنان او، با کلیدواژه‌ای همچون «دستگاه امام حسین» هرگونه خوانشی غیر از خوانش خود را مُغرضانه و از روی عداوت دانستند.

هان ای شیعیان! دست شما به خون حسین، این عزیزترین موجود زمین، آغشته است. چه آبی را جستجو می‌کنید تا این خون را بشوید؟! چه قبری برای او آماده کرده‌اید و چه مراسمی را برای فراموشی این غم تدارک دیده‌اید؟!

فریاد حسین یک فریاد انسانی است و به همین جهت تا امروز صدای رسای او در تاریخ، روان است. هان ای شیعیان و آزادگان و آزاداندیشان، هان ای من، هان ای تو، هان ای ما! به پا خیزیم و فریاد حسین را پاسخ گو باشیم. حسینی را پیرو باشیم که عزت‌مندی در مرگ را شیرین تر از ذلت در زیست می‌دانست. آن حسین را بشناسیم و بشناسانیم که نه بر بنیان میل و خواست جمع که بر اساس نیاز جامعه به پا خواست. سر بریده‌ای را سرمشق قرار دهیم که هیچ‌گاه مقابل فساد و ظلم و کثافات جامعه و حکومت، سر، خم نکرد. حسین کربلا، هزینه‌ی حسین شدن را پرداخت... اما امروز ما چه هزینه‌ای برای پایداری هدف او پرداخت کرده‌ایم؟! آری به راستی که ساعت ما به وقت حسین کُشی کوچک شده است و هر آن حسین را از خویش، دور و دورتر می‌کنیم! آیا گاه آن فرا نرسیده است که از خویش بپرسیم "حسین را که کُشت!؟"

برابر هزاران هزار انسان تا بُن دندان مسلح، برای یک جمع ۷۲ نفری از لفظ سپاه استفاده می‌کند و برای همین تعداد هم میمنه و میسره تعیین می‌کند، نمی‌تواند - نه اینکه نخواهد!- براساس میل تصمیم بگیرد. اما حسین را که کُشت!؟

به یقین برای هر اصلاحی باید ابتدا پذیرفت که انحرافی از مسیر نیل به مطلوب رخ داده که فکر اصلاح به سراغ ما آمده است. نکته‌ی برجسته‌ی رویداد عاشورای سال ۶۱ هجری قمری همین است که مگر در دوران دیگر امامان شیعه، انحرافی رخ نداده است؟! و اگر رخ داده، چرا دست به قیام نزدند؟! پاسخ در تفکر شیعه این است که امام، لایق خلافت است و در این شکی نیست. گاهی مردم و امت (جامعه‌ی اسلامی) او را می‌شناسند و میدان را برای او فراهم می‌سازند؛ مانند خلافت امام نخست شیعیان که با خواست مردم جامعه به وقوع پیوست. اما گاهی مردم، امام را درک نمی‌کنند که دو حالت پیش می‌آید. امامی که یار واقعی دارد، دست به قیام می‌زند؛ مانند حسین بن علی - که بهترین درووها بر او، خاندانش و یارانش باد- و امامی که یار واقعی ندارد نیز در دو حالت است: اگر حاکم جامعه ظاهرالفاسد نباشد و به اصلاح حکومت، همت گمارده باشد، روش "همکاری در عین عدم امتیازدهی" را برمی‌گزیند؛ مانند علی بن موسی، امام هشتم شیعیان، و اگر حاکم جامعه ظاهرالفاسد باشد، روش "مبارزه در عین تقیه" را برمی‌گزیند. اما حسین را که کُشت!؟

اما حسین را که کُشت؟! حسین باری به دست این و باری به دست آن کشته شد... "جسم حسین" را خاندان بنی‌امیه در رویداد کربلا از این بردند. اما مهم‌تر از آن، "نام حسین" بود که با نیرنگ و خدعه‌ی بنی‌عباس در سایه‌ی حکومت‌خواهی و قدرت‌طلبی از بین رفت... ارزش‌مندتر از هر دوی این‌ها، "هدف حسین" بود. هدف حسین، وجه امتیاز قیام و منش او بود بر دیگر قیام‌ها. نتیجه‌ی فعل حسین مانند دیگر انسان‌ها در اختیار او نبود اما هدف او که کاملاً با اختیار انتخاب شده بود، همان‌هایی است که روزگاران مدیدی است می‌شنویم و فقط می‌شنویم! هدف حسین فراسوی نیک و بد است. او با پاکبازی تمام و کمال، انسان را روی به روی انسان قرار داد تا خویش را ببیند و بشناسد. یک انسان کامل، یک رویداد ضدانسانی و یک انسانیت تکامل‌یافته به ما نشان می‌دهد که همه چیز را در این واقعه می‌توان با رویکرد انسان‌گرایانه بررسی کرد. اما همه‌چیز به ناگهان با کشته شدن هدف حسین، زیر سؤال می‌رود. اما حسین را که کُشت!؟

بیستمین روز پاییز سال ۵۹ خورشیدی، واقعه‌ای در منطقه‌ی نینوا رخ داد که تاکنون قلم‌های بسیاری را واردار به نوشتن کرده است. حسین بن علی، امام سوم شیعیان در اکتبر سال ۶۸۰ میلادی، جنگی عجیب و خارق‌العاده را سپری می‌کند. او در نهایتِ حریت، مرزهای آزادی را جابه‌جا کرد و تا امروز هر آزادمردی از او به عنوان یک انسان شریف یاد می‌کند. حسین نه فقط یک امام برای شیعیان که اسطوره‌ای است برای جهان... شاهد این حرف هم سخنان انسان‌های موثر در جهان است. نمونه آن که گاندی، الگوی خود در قیام آزادی و جنبش حق‌طلبی هندوستان را حسین می‌داند. رویداد کربلا نیز هم‌چون یک حماسه بیان شد و همواره از آن به عنوان نماد مظلومیت یاد می‌شود. اما حسین را که کُشت!؟

حسین اما نه در یک جنگ که در نتیجه‌ی یک قیام کشته شد. قیامی که در بیان علت وقوع آن دو فرضیه بسیار تکرار شده است و هر دو نیز ناصحیح هستند. برخی معتقدند او در جواب نامه و دعوت کوفیان، دست به این حرکت زد. جالب است بدانیم که او در سوم شعبان سال ۶۰ هجری قمری از مدینه (محل سکونت) به قصد به‌جا آوردن حج تمتع خارج شد. یعنی خیلی پیش‌تر از دعوت کوفیان! امام شیعیان قطعاً بر خود می‌دید که پاسخ این دعوت و استحقاق را بدهد که اگر این‌گونه نمی‌شد باید پاسخگوی تاریخ آزادی می‌شد. او با حرکت خود شاید پاسخی هم به دعوت داده اما نمی‌توان آن را علت قیام دانست. فرضیه‌ی دیگر این است که امام در جواب بیعت‌خواهی یزید بن معاویه (خلیفه‌ی وقت) به قیام روی آورد که این سخن نیز با مراجعه به سخنان حسین چه در مدینه و چه در کربلا رد شدنی است. او به صراحت اعلام می‌کند که برای اصلاح امت جدش، محمد بن عبدالله، خروج (قیام) کرده است. اما حسین را که کُشت!؟

اصلاح امت پیامبر خدا و امر به معروف و نهی از منکر را می‌توان دو علت موثر در قیام او دانست. قیامی که کاملاً آگاهانه بود و نشانی از انفجاری و جو محور بودن آن نمی‌توان یافت. اصلاً آگاهانه بود که می‌توان آن را با ظرفیت فهم و آگاهی، دریافت و تحلیل کرد. هنگامی که می‌توان نشانه‌های این حرکت را در سخنان مدینه‌ی او یافت، چرا باید احتمال دهیم که وی مجبور به قیام شد؟! او را که همواره ابتکار نطق، فکر، عمل، فعل، احساس و رفتار خود را در دست دارد - که چه اتفاق عظیم و گوارایی است...!- چگونه می‌توان عامل یک قیام انفجاری و بی‌برنامه معرفی کرد؟! حسینی که



عقد مهم‌تر است یا عقیقه؟!

سید محمدهدی زارعی

اجازه می‌دهد از طریق همسرش (اینکه همسرش همان کودک است خود به اندازه کافی طنز تلخی هست) به دوران قبل برگردد و انرژی روانی را که حالا خدا می‌داند از چه طریقی با آن کودک تخلیه کند. مقصر زیاد است و خود من و شما هم جزو آن‌هاییم؛ وقتی به دختران کم‌سن فامیل و آشنا می‌گوییم «ایشالا عروسیت» تقریباً داریم زمینه را برای همین کار آماده می‌کنیم؛ حس ارزشمندی و موفقیت دختر هیچ ارتباطی به ازدواج او ندارد؛ این را بارها برای خودمان تکرار کنیم. حالا منتظر اتفاق دردناک بعدی هستیم یا عقیقه‌هایمان را با خودمان و درون خودمان حل و فصل می‌کنیم؟!

بزرگتر از خودش تجربه کند؟! (آن هم فقط به این دلیل که پدرش را به جرم نگفتن تمام حقیقت نمی‌تواند قهرمان بداند) آیا ماجراجویی‌اش که با این کار به اوج خود رسید زندگی‌اش را برای همیشه تحت‌تاثیر قرار نمی‌دهد؟! مقصر چهارم را داماد بدانیم یا جوانانی که می‌خواهند به دوران کودکی واپس‌روی کنند؟! زندگی برایشان مسخره شده؛ دختران همسن و سال را تکراری می‌دانند و پر ادعا؛ چرا دلشان نخواهد به دوران ساده و عالی کودکی و نوجوانی برگردند؟! ژنتیک این اجازه را به آن‌ها نمی‌دهد؟! اشکالی ندارد چون قانون و خانواده اجازه این اشتباه را به او می‌دهد؛

خبر منتشر شده از عقد دختر بچه با پسر جوان شهرستانی را محال است در فضای مجازی باشید و نشنیده باشید. خبر با اینکه عجیب بود اما اتفاق جدیدی نبود؛ اما چرا؟! این بار به جای تاسف خوردن و گفتن الفاظی مثل آخی، بمیرم، خاک تو سر خانواده‌ش و این جور چیزها، بگذارید کمی مقصر پیدا کنیم: مقصر اول را فمنیست‌های رادیکال بدانیم خوب است:

این گروه که در کشور روبه افزایش چشمگیر است برخلاف فمنیست‌های سوسیال و لیبرال که هدفی را از عقاید خود دنبال می‌کنند، بدنال هیچ هدف خاصی نیستند؛ فقط عقیقه‌گشایی می‌کنند. باور کنید حتی اگر مقصر تمام ظلم‌ها که از نظر آنان نظام مردسالار و اساساً تفکر مرد هست از بین برود، باز هم آرام نمی‌شوند و دم از مظلومیت جنس زن می‌زنند.

اول که سعی کردند دائم سن این کودک را پایین بیاورند و بگویند طفلی ۷-۸ ساله بیشتر نبود؛ بعد مقصر را داماد و پدر دختر جلوه دادند و این‌ها فقط بهانه‌ای بود تا مقصر اصلی یعنی قانون و قانون‌گزار مردسالار را زیر سوال ببرند.

مقصر دوم: ذهن آماده‌ی مردم کشور برای تاسف. انگار منتظرش بودیم تا خبری مثل این بیاید و بهانه‌ای جدید برای تاسف خوردن داشته باشیم؛ دیگر بهانه‌ی سیاست و اقتصاد و نظام آموزشی داشت حوصله‌مان را سر می‌برد و این خبر ارضایمان کرد! مقصر سوم مقصر تکراری در تمام اتفاقات عجیب از این دست است:

بی‌اطلاعی از جنس مخالف. نگاه سردرگم کودک را اگر دیده باشید و به فکر فرو رفته باشید حرفم را بهتر می‌فهمید. کودک در این سن مبهوت و گنگ است؛ نمی‌داند الان که به این سن رسیده چیزی از او مخفی شده یا واقعا همان نکات کم و گمراه کننده‌ای که خانواده به او می‌گوید تمام حقیقت است؟!

آیا دوست ندارد تجربه کند حرف‌های یواشکی که این طرف و آن طرف دور از چشم پدر و مادرش می‌شنود؟!

نمی‌خواهد ویژگی قهرمان‌سازی که در این سن صد البته عادی است را با جوانی





چهار دهه در اسارت...

گاهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی
مدیر مسئول و سردبیر: سمانه السادات محمدی

با تشکر از همکاران این شماره

